

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اعیاد مبارکه‌ی این ماه شریف را خدمت شما عزیزان تبریک عرض می‌کنیم؛ ولادت
باسعادت مولایمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام همام
امام زین العابدین علیه السلام و برادر بزرگوارش حضرت ابالفضل العباس علیه السلام
خدمت شما عزیزان و همه‌ی شیعیان و موالیان اهل بیت و قبل از آن خدمت حضرت بقیة
الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام تبریک عرض می‌کنیم
و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و موالیان راستین آن بزرگواران بوده باشیم و در
دنیا و آخرت دستمان از دامن محبت و کرامتشان محروم نماند ان شاء الله.

نتیجه‌ی اباحت این شد که برای وجوب ابتهال دلیل قانع کننده‌ای پیدا نکردیم. لاشکال در
حسن این عمل، اما دلیل بر وجوب که ابتهال کنیم در درگاه خدای متعال که خدای متعال
که خدای متعال هدایت کند عاصین را بر این که دست از عصیان‌شان بردارند فاعل حرام
و تارک واجب نباشند ندارد. قهراً اگر قلب را به این معنا، معنا کنیم که از فاضل مقدار
نقل شده است، البته ترکیبی ایشان فرموده اگر به این معنای غیر ترکیبی بخواهیم معنا
کنیم این دلیل بر آن نداریم بنابراین این احتمال هم احتمالی نیست که بتوانیم بگوییم
واجب هست.

و اما احتمال دیگر که در تفسیر قلب بود تفسیر ترکیبی فاضل مقدار بود که ایشان جمع
کردند بین دو امر؛ «الاعتقاد بالوجوب و الحرمة مع الابتهال الی الله تعالی فی اهداء
العاصین» این امر مرکب هم که ایشان تفسیر فرموده است واجب قلبی را به آن، بر
اساس این که از یک طرف در روایات یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر قلب
شمرده شده از طرف دیگر این امر معنای خودش را دارد نهی معنای خودش را دارد
مجرد امر قلبی که اظهار نشود یا هیچ ارتباطی به طرف مقابل پیدا نکند اصلاً امر و نهی
به هیچ وجه صادق نیست. بنابراین بخاطر این بشود این را از مصادیق امر و نهی شمرد
فرمودند به این دلالت اقتضاء کأنّ می‌فهمیم که مقصود از این عبارت است از اعتقاد که
یک امر درونی قلبی صرف است و ابتهال الی الله که خدایا او را هدایت کن که این در
حقیقت واداشتن غیر است به شبیه تسبیح و تقاضای از خدای متعال، مباشرة وادار
نمی‌کند اما با دعا و ابتهال الی الله کأنّ می‌خواهد او را وادار کند تا یک ارتباطی ولو ناقص
پیدا کند با امر و نهی، اگرچه باز هم نمی‌شود به آن گفت امر و نهی در کلام ایشان هست
به این وجه ایشان فرموده که باید این جور معنا کنیم.

همان‌طور که قبلاً عرض کردیم ابتهال که دلیل ندارد و اعتقاد هم که دلیل نداشت بر این که وجود داشته باشد؛ پس وجوب نفسی صرف‌نظر از وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلیل ندارد تک‌تک آن دلیل ندارد، جمع آن هم قهراً دلیل ندارد چون ما بر این جمع دیگر نداریم جز آن‌چه که دلیل بر مفردات است مفردات دلیل ندارد پس اجتماع آن‌ها و جمع آن‌ها هم دلیل ندارد.

س: ...

ج: همین را دارم می‌گویم، می‌گویم پس خودشان وجوب داشته باشد صرف‌نظر از امر و نهی که دلیل ندارد به عنوان این که مصداق امر و نهی هم هست به این عنوان هم خود ایشان تصریح کرده قبول دارد که باز هم امر و نهی صادق نیست و وجداناً هم صادق نیست ما پیش خودمان دعا کنیم که می‌گوید آمر و نهی؟ پس بنابراین این تفسیر دوازدهم که برای فاضل مقدار بود تمام نیست.

تفسیر سیزدهم از مقدس اردبیلی قدس سره در مجمع الفائدة و البرهان، ایشان فرموده است که مقصود از انکار به قلب این هست «إرادة إيجاد المعروف و ترك المنكر و عدم الرضا بعدم الاول و فعل الثانی بالقلب مع الاعتقاد قبهما» این ترکیب ایشان سه ترکیبی هست یعنی سه عنصر را ترکیب فرموده یک: این که در نفسش قصد کند و اراده کند ایجاد معروف و ترک منکر را، کی ایجاد کند را هم ندارد در کلامش، خودم ایجاد کنم؟ یا نه این شخصی که الان عاصی است این اراده کند و قصد کند که او انجام بدهد کلام مبهم است اگر مقصود این هست که این اراده کند که او انجام بدهد انسان که فعل دیگر را نمی‌تواند قصد کند و اراده کند من قصد کنم که زید نماز بخواند من که نمی‌توانم چنین قصدی کنم قصد به فعل خود انسان تعلّق می‌گیرد نه به فعل غیر، این که نه، اگر اراده‌ی تشریعی مقصود است یعنی اراده کند ایجاد آن را به نحو تشریعی یعنی به این که من امر به او بکنم نهی به او بکنم این معقول است و متصور هست و لکن چرا یک عبارتی گنگ و نارسا ایشان در این باب فرموده؛ ایجاد المعروف و ترک المنکر، و ممکن هم هست مقصودشان این باشد که حالا دارد می‌بیند آن زید معاذ الله ترک واجب می‌کند می‌گوید ما نمی‌خواهیم مثل او باشیم من اراده می‌کنم که نمازم را بخوانم و او فاعل منکری است، نه اراده می‌کند من نمی‌خواهم مثل او باشم من تارک منکر خواهم بود. ممکن است که مقصود ایشان این باشد ولی اشکال این هست که در همه‌جا این قابل تصوّر نیست اگر مرد است فعل زن را می‌بیند، می‌بیند یک زنی حجابش را مراعات نمی‌کند بگوید ما ان شاء الله خودمان حجاب خودمان را مراعات می‌کنیم مثلاً او سرش را نمی‌پوشاند ما سرمان را می‌پوشانیم یا نه جنس الحجاب مقصود باشد؟ حالا این‌جا ممکن است که بگوییم جنس الحجاب، اما یک چیزهایی که فقط برای آن است تمکین الزوجه عن الزوج مثلاً، این مثلاً چه جور نیت بکنیم؟ و هكذا، این‌جا دیگر نه به جنس می‌شود، نه به فصل می‌شود، نه به صنف می‌شود به هیچ چیزی نمی‌شود دیگر، بنابراین این معنا که ایشان فرموده است خالی از ابهام نیست پس این عنصر اول، مع احتمالات المختلفه که در آن هست، این عنصر اول.

عنصر دوم «عدم الرضا بعدم الاول و فعل الثانی» عنصر دوم این هست که رضایت قلبی نداشته باشد به عدم اول که ایجاد معروف باشد به این که معروف در خارج ... و فعل ثانی که منکر باشد، این هم در قلبش راضی به این نباشد. سه: عنصر سوم، مع اعتقاد قبهما، در قلبش اعتقاد داشته باشد که هم ترک معروف منکر است و قبیح است و هم

فعل منکر قبیح است، این سه تا. این سه تا که ایشان فرموده است دومی تفصیلاً بحث شد و گفتیم که دلیل بر وجوب نداریم سومی هم تفصیلاً بحث شد گفتیم دلیل بر وجوب نداریم اما اولی، آن هم بعضی‌های آن که گفتیم معنای معقولی نیست آن هم که معقول است که اراده کند فعل را در خارج انجام بدهد ما دلیلی بر این نداریم که واجب است اراده کند فعل را در خارج انجام داده آن که لازم است این هست که باید امتثال خارجاً بکند قهراً امتثال خارجاً مسبوق به چه هست؟ مسبوق به اراده است اما همیشه در خاطرش این جهت باشد این دلیل بر وجوب شرعی بر این نداریم، بلکه مقتضای ایمان به نحو اقتضا البته هست. بنابراین این فرمایش مرحوم مقدس اردبیلی قدس سره هم علاوه بر این که خالی از یک نوع ابهام در عنصر اول آن نیست دلیلی هم بر وجوب این فرمایش نداریم پس این تفسیر هم قابل قبول نیست.

آخرین تفسیر، تفسیر ترکیبی از حضرت امام قدس سره هست که در تحریر الوسيله ایشان فرموده ایشان فرموده است که عبارت تحریر الوسيله این هست «القول فی مراتب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فإنّ لهما مراتباً لايجوز التعدی عن مرتبة الى الأخری مع حصول المطلوب من المرتبة الدانیة بل مع احتماله» اگر احتمال می‌دهید که با مرتبه‌ی دانیه کار انجام می‌شود حق ندارد انسان به مرتبه‌ی عالیّه ...

س: استاد بحث می‌شود؟

ج: این‌ها بله بحث خواهد شد،

«المرتبة الاولى» حالا این‌جا آن مهم است «المرتبة الاولى أن يعمل عملاً يظهر (یظهر) منه إذ إنزجاره القلبي عن المنکر» عملی را انجام بدهد که از این عمل او ظاهر شود و آشکار شود انزجار قلبی او، حالا مثلاً رو ترش کند سرش را آن‌طرف بکند قطع رابطه بکند بالاخره یک کاری بکند که بفهمد انزجار قلبی دارد این عنصر اول، «و الله طلب منه بذلك فعل المعروف و ترک المنکر» دو؛ این که یک کاری بکند که حالا اخم‌هایش را در هم کرد یا رویش را برگرداند که انزجار قلبی را دلالت می‌کند با همین کارش هم یک‌جوری انجام بدهد که من با این کارم دارم از تو طلب می‌کنم که فاعل معروف بشوی یا تارک منکر بشوی، نه این که فقط من بدم می‌آید از این کار، ولی به تو کاری ندارم که فاعل باشی یا تارک باشی، نه، باید این حالت انزجار قلبی را که دارد نشان می‌دهد یک‌جوری باشد که او از آن بفهمد که یعنی از تو می‌خواهم که آن حرام را ترک کنی، آن واجب را انجام بدهی. حالا می‌فرماید این، خود این مسئله «له درجاء كغمض العين و العبوس و الانقباض الوجه و كالأعراض بوجهه أو بدنه و هجره و ترک مرادوته و نحو ذلك» بنابراین آنچه که مرحوم امام هم قدس سره می‌فرماید در حقیقت دو عنصری است، فرمایش ایشان دو عنصری هست و... یک؛ این که در قلبش واقعاً انزجار داشته باشد، دو؛ این که این انزجار جوری باشد که انزجاری که، آن انزجار را اظهار کند به جوری که آن شخص بفهمد که دارد از او طلب می‌کند که حرام را ترک کن و واجب را انجام بده، چرا ایشان می‌فرماید که این‌جوری تفسیر کردند مرحوم امام؟ بخاطر این که بالاخره این تأویلی که در روایات شده که به قلب تحقّق بر این شده باشد می‌گویند انزجار قلبی داشته باشد چون اگر فقط این باشد که او بفهمد که دارد طلب می‌کند اظهار این کار را بکند امر قلبی‌ای در قلبش رخ نداده باشد چرا به آن می‌گویند قلبی؟ پس از این که در روایات فرموده بالقلب آنچه که تناسب حکم و موضوع اقتضاء می‌کند اعتقاد نیست آن که تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که این کار حرام است فعل معصیت است این هست

که در قلبش انزجار از این داشته باشد. با این انزجار یک بخشی از وظیفه را انجام داده منتها باز به تناسب حکم و موضوع روشن است انزجار قلبی تنها که اثری در فاعل حرام و تارک واجب نمی‌گذارد که او را از مراتب امر به معروف و نهی از منکر بخواهیم بشماریم، پس به این قرینه و به این تناسب هم می‌گوییم باید این انزجار قلبی را یک‌جوری قرار بدهد که او از او بفهمد که دارد طلب می‌کند از او، یعنی آن طرف مقابل، آن عاصی بفهمد که این شخص، این آمر و این ناهی دارد از او طلب می‌کند که این کار را ترک کند یا این کار را انجام بدهد. این هم تفسیری است که این بزرگوار فرموده است. ...

س: ...

ج: بله، اُن یعمل عملاً یظهر منه انزجاره القلبی، این یک،

س: ...

ج: بله یعنی یکی کاری انجام بدهد که آن انزجار ...

س: ...

ج: درست، نه این که آن، ولی باید انزجار قلبی داشته باشد تا آن را اظهار کند.

س: ...

ج: ما چه می‌دانیم دارد یا نه؟ حالا باید داشته باشد دیگر، از باب مقدمه باید ایجاد بکند. یک کاری انجام بدهد که این کار دو تا دلالت داشته باشد، یک کاری بکند که این کار دو تا دلالت داشته باشد یک: دلالت بکند بر انزجار قلبی تا این که اسم قلبی درست باشد روی آن گذاشتیم. دو: دلالت بکند بر این که طلب من الفاعل أو التارک که این کار را ترک کن یا انجام بده، این دلالت را هم داشته باشد تا ما بتوانیم به آن بگوییم این مرتبه‌ی اولی است اما اولی بخاطر این که اسمش را قلب گذاشتیم به این تناسب، اما این که دلالت دومی را باید داشته باشد به این ملاحظه که امر و نهی می‌خواهد باشد، باب امر به معروف و نهی از منکر است پس باید.

فرمایشی که ایشان فرموده اقرب از سایر تفاسیر است انصافاً اقرب از سایر تفاسیر است به همین دو ملاحظه‌ای که عرض کردیم که می‌گوید بابا در روایات اسمش را گذاشته چی؟ فرموده انکار قلبی، پس یک چیزی باید در قلب باشد دیگر و اظهار بشود یک چیزی باید از این جهت می‌گوییم این‌طور، از آن جهت هم چون باب امر به معروف و نهی از منکر است باید یک اثری در طرف داشته باشد پس می‌گوییم باید آن دلالت دومی را هم داشته باشد تا بشود به آن گفت امر و نهی. این فرمایش ایشان.

عرض می‌کنم به این که همان‌طور که قبلاً گفتیم ما دلیل معتبری پیدا نکردیم بر این جهت که باید قلب به این معنا که انزجار قلبی را ما نشان بدهیم. گفتیم فوق آن ادله‌ای که داشتیم همین بود که به شکل عبوس ظاهر بشود و چه بشود این‌هایی که قلب در آن بود خیلی‌های آن سندش تمام نبود یا دلالت آن تمام نبود ما دلیل در مقام اثبات نداریم بله اگر دلیل در مقام اثبات داشتیم که یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر را شارع حتماً قلب شمرده است جای فرمایش ایشان باز می‌شد اما ما دلیل معتبری بر این مسئله پیدا نکردیم آن دلیل‌هایی هم که بود اگر دلالتش تمام بود و سندش تمام بود که «أمرنا رسول

الله صلى الله عليه و آله و سلم أن تلقى أهل المعاصى بوجه مكفهرة» در آن مناقشه کردیم گفتیم این ممکن است امر سلطانی مخصوص به زمان خاص باشد و حرف‌های دیگری که آن‌جا زدیم بنابراین چون دلیل بر این عنوان به عنوان امر به معروف و نهی از منکر پیدا نکردیم بنابراین قهراً این مرتبه‌ی اولی به این تفسیری هم که ایشان فرموده‌اند باز لایمکن المساعدة علیه، این تمام تفاسیر چهارده‌گانه‌ای که شده بود راجع به این.

ففتحصل ممّا ذكرنا که ما برای امر به معروف و نهی از منکر این مرتبه‌ی اولی را دلیل ثابت کننده‌ای که بتوانیم به آن جازم بشویم پیدا نکردیم بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که این چیزی که در کلمات فقها، غیر واحدی از فقها هست و لعلّ مشهور و معروف بین فقها گفته می‌شود هست دارای سه مرتبه است مرتبه‌ی اولی آن قلب است با این تفاسیر نه، ما دلیلی بر این پیدا نکردیم و دلیلی هم پیدا نکردیم که خودش بما هو هو مع الغض از این که مراتب امر به معروف هست یا نه، واجب باشد بر این هم دلیل قانع کننده‌ای پیدا نکردیم «فالتحضر هذه المرحلة» از مراتب امر به معروف و بله ...

س: حرمت رضایت را؟

ج: حرمت رضایت را که راضی باشد به آن، البته آن را شاید گفتیم که ثابت است و درست است.

س: ...

ج: نه آن که بله وقتی که نبود این دیگر اول و دوم و سوم ندارد حالا تا بعد وارد آن بحث ...

این نوع اول بود گفتیم که امر به معروف دارای انواع و هر نوعی دارای اصنافی است. این نوع اول که همین امر قلبی بود داستان‌ش به این خاتمه یافت فعلاً؛

اما نوع دوم:

س: حاج آقا کثرت نداشت ... انکار قلبی روایاتش کثیر نبودند که ما با توجه به این که آن ...

ج: نه در این حد که ...

س: ...

ج: همه‌ی آن‌ها در حدی نبود که ما جزم پیدا بکنیم حالا دوباره مراجعه بفرمایید.

و اما نوع دوم ...

س: ...

ج: نه، مخالف داریم، اصلاً صریحاً مخالف داریم گفتند نیست.

س: ...

ج: نه اجماع نداریم در این مسئله. بله شهرت شاید، شهرت ممکن است که بگوییم وجود

دارد. بعد هم این اجماع بر امر واحد نیست هر کسی یک جوری تفسیر کرده این که اجماع نمی‌شود. چهارده تا قول در مسئله هست پس بنابراین بر یک قول اتفاق ندارند این آقایان، آن می‌گوید آقا این واجب است آن واجب نیست آن می‌گوید نه این که می‌گویی درست نیست آن واجب است آن می‌گوید نه این نیست آن یکی واجب است

س: ...

ج: اصلش، خودشان هم نمی‌دانند که این اصل است که بر آن اجماع کنند

س: ...

ج: می‌دانم این دیگر اجماع محقق نمی‌شود دیگر،

س: ...

ج: آن وقت نمی‌دانیم این چه هست ولی آن را نمی‌دانیم چه هست؟ باشد عیب ندارد می‌گوید یک چیزی واجب است ما نمی‌دانیم.

س:...

ج: نمی‌دانیم چه هست. عدم الرضا گفتیم اشکالی ندارد عدم الرضا به حرام، گفتیم که این، آن هم حرام است نه این که واجب است. رضا به حرام ممکن است از ادله استفاده بکنیم که حرام است اما این که واجب است نه ترک الحرام واجب نیست.

س: ...

ج: معیوب بدانیم؟

س: بله، ...

ج: آن مردد بود، همین که می‌گویند آن را معیوب بدانید البته فأنكروا بقلوبكم گفتیم که سندش هم یک اشکالات دیگری هم داشتیم بالاخره، این طور نبود که، نهایتش را باید حساب بکنیم هیچ کدام از این‌ها دلیل معتبری که بتوانیم قائم بر آن بشویم ظاهراً علی مایبالی نداشتیم. حالا من یک مشکلی که دارم این هست که این حالا باید بگویم زحمتی که آقایان می‌کشند این را پرینت بگیرند برای من که من بتوانم زود مراجعه بکنم در اثر این که موفق نیستم به نوشتن گاهی می‌خواهم ببینم ماسبق‌ها چه شد؟ خیلی اسباب زحمت است برای من که ماسبق چه شد؟ بخواهم این به تمام درس‌ها هم مراجعه کنم روی این حساب که خیلی طولانی می‌شود دیگر، فلذا است باید جوری باشد که ان شاء الله بتوانم دعا کنید که خدای متعال توفیق بدهد که بتوانیم بنویسیم که مراجعه‌ی به آن آسان باشد.

و اما این نوع دوم:

نوع دوم چه بود؟ باللسان آن‌جا فرمودند. آیا این نوع ثابت هست یا ثابت نیست؟ عرض می‌کنیم که نوع دوم خودش دارای دو صنف است؛ یکی این هست که واقعاً امر و نهی می‌کند یعنی جمله‌ای به کار می‌برد که عرفاً و لغتاً به او امر و نهی گفته می‌شود می‌گوید

إفعل، می‌گوید لاتفعل. این مسلّم قدر متیقّن از ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر است و حتماً مصداق ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر هست این قدر متیقّن آن هست.

صنف دوم این هست که نه امر و نهی به صیغه‌ی إفعل و لاتفعل یا ماده‌ی امر و نهی انجام نمی‌دهد می‌آید نصیحت می‌کند، ارشاد می‌کند، تهدید می‌کند و امثال این‌ها، که یغید همان فائده‌ی امر و نهی، باعث می‌شود که آن تارک معروف دست از ترک بردارد یا فاعل منکر دست از فعل بردارد. این چه‌طور؟ این هم مبنی بر این هست که اگر ما امر و نهی را به همین معنای لغوی آن بگیریم، به معنای عرفی بگیریم این باز شامل موعظه و نصیحت و ارشاد و تهدید و امثال این‌ها نمی‌شود. شما خودتان می‌گویید که آقا به یک کسی مثلاً می‌گویید من که امر نمی‌کنم شما را، ولی یک نصیحت برادرانه می‌کنم. خودتان دارید چه می‌کنید؟ تناقض هم نگفتید گفتید امر نمی‌کنم من کجا و امر به حضرت‌عالی، ولی نصیحت برادرانه می‌کنم. پس بنابراین امر غیر از نصیحت و دستور است فلذا کسانی که گفتند این هم جزو مراتب امر به معروف و نهی از نیست مستندشان همین است چون می‌گویند این امر و نهی بر این صادق نیست لاعرفاً و لالغاً، اما اگر امر و نهی را به معنای وادار کردن بگیریم کما علیه صاحب الجواهر قدس سره، وادار کردن غیر به انجام یا به ترک، که ما هم قبلاً حالا یا به نحو حقیقت شرعی، چون یک کم شارع همین‌طور مثل صلاة، صوم، حج، این‌ها معنای لغوی‌ای دارد شارع آمده به این معنای جدیدی وضع کرده است حالا ولو به وضع تعینی، نه تعینی، این‌جا هم بگوییم مقصودش از واژه‌ی امر و واژه‌ی نهی یک معنایی است اعم از آن‌چه که در لغت معنای امر و نهی است که حتی شامل، یعنی معنای وادار کردن است یک کاری کنی که او وادار بشود به انجام معروف یا ترک منکر، حالا می‌خواهد به صیغه‌ی إفعل و لاتفعل باشد که امر و نهی لغوی صادق است می‌خواهد به این صیغه نباشد. اگر این را گفتیم؛ بله ارشاد و نصیحت و این‌ها هم می‌شود جزو این، بلکه امرش می‌شود معادل با همین امر و نهی، یعنی آدم مخیر است چون هر دو مصداق است دیگر، مصداق امر به معروف و نهی از منکر مصداق است، می‌تواند اگر می‌بیند هم إفعل و لاتفعل آن مؤثر است هم اگر نصیحت هم کند این هم مؤثر است فرقی نمی‌کند مخیر می‌شود.

س: ...

ج: به یک حسابی بله، اگر این‌جوری باشد که گفتیم مراتب باید ملاحظه بشود بله.

یا اگر گفتیم که نه حقیقت شرعی نیست ولی از مجموعه قرائنی که بحث کردیم قبلاً دریافت می‌کنیم که مراد شارع یک معنای اعمی است ولو به سرحد حقیقت شرعی نرسیده باشد که قبلاً این را تقویت کردیم وفاقاً لصحاب جواهر قدس سره که انسان از مجموع کلمات شارع می‌فهمد که مقصودش از واژه‌ی امر و نهی فی الکتاب و السنّة خصوص امر و نهی معنای لغوی آن که إفعل و لاتفعل باشد نیست. معنای آن همان وادار کردن دیگران است.

س: ...

ج: دیگر بحث آن را مفصّل کردیم.

بنابراین اگر این را هم می‌گفتیم باز، بله این نوع دوم، شامل صنف دوم هم که با صیغه‌ی إفعل و لاتفعل گفته نشده است می‌شود شامل این می‌شود و انسان دیگر مخیر است

بینهما در صورت تساوی، اما در صورتی که باز ببیند یکی چیزش کمتر هست؛ جسارتش یا اسهل و ایسر هست باید آن را مقدم بدارد تارَةً ممکن است امر به صیغهی إفعال و لاتفعل باشد گاهی ممکن است که نصیحت باشد.

س: حاج آقا مگر مراتب دیگر بیش‌تر سه ...

ج: نه مراتب همان است.

س: ... بخاطر این که یک عملی انجام می‌دهد مثلاً ... همین وادار کردن است یا اصلاً خودش عمل می‌کند او وادار می‌شود که این را ترک کند.

ج: بله، حالا عرض می‌کنم.

اگر ما این‌جور معنا کردیم گفتیم وادار کردن است حالا یا به نحو حقیقت شرعی یا به نحوی که فهمیدیم مراد شارع است اگر این معنا را کردیم آن وقت آن قسم اول که غمض العین باشد یا چه باشد که در آن‌جا می‌گفتند آن‌ها هم می‌شود مصادیق همین نوع دوم، نه یک نوع منحاس در مقابل نوع دوم، آن‌ها هم می‌شود از مصادیق همین نوع دوم که یک کاری بکنی که چشم‌هایش را که به هم می‌بندد یا رویش را برمی‌گرداند به داعی این که آن کار را انجام ندهد این‌جا هم درست است وادار کرد درست است بگوئیم أمر، أمر به چه معنا؟ نه به معنای لغت و عرف، به این معنای حقیقت شرعی یا به این معنایی که فهمیدیم مراد شارع است. الان شارع اوسع از معنای عرفی و حقیقی از امر و نهی مقصودش است، وقتی اوسع بود بنابراین این‌ها همه می‌شود مصادیق و در عرض هم مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. آن وقت بحث بعدی ان شاء الله خواهد آمد که این مصادیق همه مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است آیا بین این‌ها ترتیب هست یا ترتیب نیست.

س: ولی یک نوع می‌شود این‌ها دیگر انواع نمی‌شود فقط می‌شوند یک نوع، یعنی مراد وادار کردن است دیگر، ...

ج: نه وادار کردن شد دیگر، حالا بعداً خواهیم گفت یدی هم دیگر می‌آید ذیل همین. فلذا مرتبه‌ی نوع واحد دارد چون وادار کردن است.

و اما اگر شک کردیم که آیا واقعاً این امر و نهی‌ای که در لسان شارع هست شک کردیم که به معنای خود لغوی آن هست کما مال الیه غیر واحد، فلذا امام هم در تحریر الوسیله احتیاط و جویی کردند که به صیغهی امر و نهی بگوید، إفعال و لاتفعل بگوید معلوم می‌شود که ایشان در ذهن شریفش قوت دارد که این امر و نهی به همان معنای لغوی است اگر ما این شک را کردیم حقیقت شرعی هم برای‌مان ثابت نبود این هم که آن‌جور هست این هم ثابت نبود این بحث را باید بکنیم که آیا در این موارد خود... اگر ما می‌بینیم امر و نهی به آن صیغهی إفعال و لاتفعل آن اثر ندارد کارهای دیگر اگر اثر دارد آیا این واجب هست یا واجب نیست؟ نه به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون فرض این هست که نمی‌دانیم امر به معروف هست یا نه، خودش وظیفه، همین‌جور که آن بحث قبلی در آن مرتبه‌ی قبل می‌گفتیم این‌ها مع الغض از امر به معروف و نهی از منکر آیا خود این وظیفه هست یا وظیفه نیست؟ بحث کردیم و گفتیم که دلیلی نداریم. این‌جا هم باید این بحث را انجام بدهیم که آیا این سنخ دوم که صیغهی إفعال در آن به کار نمی‌بریم، صیغهی لاتفعل در آن به کار نمی‌بریم بلکه نصیحت می‌کنیم ارشاد می‌کنیم یا تهدید می‌کنیم یا یک فعلی را

انجام می‌دهیم که از آن فهمیده می‌شود إفعل و لاتفعل، همان که از إفعل و لاتفعل فهمیده می‌شود از آن فعل ما فهمیده می‌شود مثل غمض عین و کذا و کذا. این به عنوان خودش امر واجب أم لا؟ که این بحث فردای ما ان شاء الله است. که ببینیم دلیل بر این خودش داریم که بگوییم این واجب است یا نه؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.